

بسم الله الرحمن الرحيم

برای دانلود متن درس [کلیک کنید](#)

مقدمه اخلاقی و روایی: در بحث شبهه‌ها در فقه، قرار بر این شد که اگر توفیقی باشد و سلب توفیق نشود، فرازهایی از خطبه همام را مورد بحث قرار دهیم. هدف اولیه، بحث درباره خطبه‌ها و آیات است و یک هدف ثانوی، اصل مطرح کردن این تراث است. گاهی به دلیل بیان نشدن این مباحث، حتی طلاب و دانشجویان نیز با این خطبه‌های ارزشمند آشنا نیستند، چه رسد به عامه مردم. علاوه بر اینکه بحث‌های مطرح شده در خطبه نیز بحث‌های ارزشمندی است.

در هفته گذشته به «منطقهم الصواب» رسیدیم؛ حضرت فرمودند: متقین منطقشان صواب است. دو نکته را اینجا گفتیم: یکی تعبیر «منطق». نمی‌دانم شارحین نهج البلاغه به این نکته توجه کرده‌اند یا نه. «منطق» معنایی وسیع‌تر از «نطق» یا «قول» دارد. حضرت نمی‌فرمایند قولشان صواب است، بلکه می‌فرمایند: منطقشان. در منطق، نطق، روش، منطق و روش بیان، روش گفتن، حتی فهم، گفتمان (نه گفتگو) هست؛ شاید همه این‌ها را در منطق جای دهیم. حضرت می‌فرمایند: این‌ها منطقشان، یعنی قولشان، نحوه گفتنشان، فرهنگشان، صواب است. روی کلمه «صواب» هم تأکید داشتیم که حضرت فرمودند: «صدق»، چون چه بسا صدقی که صواب نیست.

بنابراین نمی‌توانید هرچه به ذهنتان می‌آید و درست می‌دانید، بیان کنید. بعضی‌ها می‌گویند: «ما را با مردم چه کار؟ ما سخن خود را بیان می‌کنیم. بپذیرند یا نه». این صحیح نیست، باید «منطقهم الصواب» باشد؛ مقابل «منطق خطا»، صواب در مقابل خطا و باطل است. البته به ندرت ممکن است دروغ باشد ولی استثنائاً اگر مصالحی دارد، صواب باشد. البته نباید به ماکیاولیسم بیفتیم و بگوییم هدف وسیله را توجیه می‌کند.

نکته‌ای که در همین قسمت است اینکه: چرا انسان از منطق صواب فاصله می‌گیرد؟ تأکید می‌کنیم، اگر گاهی بحث‌های اخلاقی دارید، غیر از اینکه گناه چقدر بد است و چه آثاری دارد، این بحث را هم باید هم برای مردم، هم برای خودمان، هم در تحقیقاتمان، مطرح کنیم که عوامل و انگیزه‌های این مطلب چیست. دلایل فاصله گرفتن یک انسان از منطق صواب چیست؟ عوامل و انگیزه‌هایی که سبب می‌شود انسان از منطق صواب فاصله بگیرد در دو دسته کلی است. یکی انگیزه‌های فاسد، مثل حسادت، حقارت، کبر، تنگ‌نظری است. مولوی شعر زیبایی دارد و می‌گوید: بوی حرص و بوی بغض و بوی آز / در سخن گفتن بیاید چون پیاز. یعنی کسی پیاز خورده نمی‌تواند بگوید من پیاز نخورده‌ام، مگر اینکه حرفی نزنند. جناب مولوی می‌گوید سخن خودش را نشان می‌دهد. در روایتی از حضرت امیر (ع) نیز نقل شده است که کسی چیزی را پنهان نمی‌کند مگر اینکه زبانش آن را نشان می‌دهد. بحث حاضر نیز چنین است و بوی حسادت و حقارت و کبر و امثال ذلک از چنین انسانی به مشام می‌رسد. پناه بر خدا.

انسان اگر به حوزه علمیه وارد شود و در آن درس بخواند، میان سهم امام قرار می‌گیرد؛ مال و حتی خود او سهم امام خواهد بود. اگر انسان نتوان خود را از گناهان در این فضا خلاص کند، امر بسیار مشکل خواهد بود. در صورتی که خدای متعال انسان‌های معمولی را ببخشد، از یک فاضل و عالم نمی‌بخشد و از او نمی‌گذرد.

نقل شده است که آقا سید محمد حجت در یک مورد گریه کردند. شهریّه حوزه بعد از مرحوم آیت الله حائری، روی دوش آقا سید محمد حجت افتاد. سایر اعلام ظاهراً چیزی نداشتند. مرحوم صدرالدین صدر و مرحوم خوانساری و دیگران بسط ید نداشتند. گفته‌اند پیرزنی نخریسی داشت، وجهی خدمت مرحوم آیت الله حجت آورد، پول را گذاشت و احترام لازم را کرد و بعد عقب‌عقب داشت می‌رفت که بیرون برود، به مرحوم آقای حجت عرض کرد: من عقب عقب می‌روم تا سیمای شما را در خاطر

بسپارم که روز قیامت تا شما را دیدم، بگویم خدایا من سهم امام و خمسم را به این آقا دادم. یعنی اگر درست خرج کردید که مشکلی نیست، اما اگر احیاناً اطرافیان و دیگران بر اساس هواهای نفسانی در نابجا خرج کردند، خودتان جواب بدهید. حجت بر من تمام بود.

شاید نقل فوق، صحیح نباشد اما حتی اگر بافته باشد، بافتی گرانبها و ابریشم‌گونه است. بسیار باید مراقب باشیم. مواردی مانند حسادت، حقارت، کبر، تنگ‌نظری و... تنها دامن دیگران را نمی‌گیرد. در زمان امام جواد (ع) یک قاضی در رابطه با به شهادت رساندن آن حضرت گفت: می‌دانم اگر در اینامر سهم شوم، جایم در جهنم است، ولی نمی‌توانم شرکت نداشته باشم و حسادت نمی‌گذارم.

عنصر حسادت، به این اندازه قوی است. تنگ‌نظری نیز همین‌قدر قوی است. یکی از دوستان ما می‌گفت که آقایی را دو سال قبل برای جلسه مهمی دعوت کردیم. می‌گفت: بسیار زیبا صحبت کرد و به خوبی از حوزه دفاع کرد. پس از دو سال یک آقای دیگری که مدعی درس اخلاق و بعضی چیزها بود، من را خواسته و گفت: چرا فلانی را دعوت کردید؟ فلانی مروّج می‌شود. این سخن تنها ناشی از تنگ‌نظری است و از این نشأت می‌گیرد که افکار آن آقا با افکار من قدری متفاوت است. لذا بعد از دو سال نیز دست‌بردار نیست.

قسم دوم، انگیزه‌های موهوم دینی و مقدّس‌نما است؛ امروزه به آن «ایدئولوژیک»، یعنی انگیزه‌های اعتقادی می‌گویند. این قسم، بسیار خطرناک می‌شود؛ بدین معنا که کسی برای فاصله گرفتن از منطق صواب، این انگیزه‌ها را پیدا کند. جهل مقدّس‌نما. این ممکن است دامن همه را بگیرد.

روایتی را جناب کشی در حالات یونس بن عبدالرحمن نقل می‌کند. می‌دانید یونس یک شخصیتی است که اگر از دامن شیعه گرفته شود، ثلم فی الشيعة ثلثة لا یسدها شیء؛ پرکتاب، منطق قوی. جناب کشی در حالات یونس، با سندی نقل می‌کنند که راوی می‌گوید: «خدمت امام رضا (ع) بودیم، و عنده یونس بن عبدالرحمن». خدمت امام رضا (ع) نشسته بودیم، یونس هم بود. در این هنگام، قومی از اهل بصره وارد بر امام (ع) شدند. امام (ع) به یونس فرمودند: «برو پشت پرده». و می‌دانستند چه خبر است. یونس هم رفت پشت پرده و این‌ها متوجه نبودند که یونس حضور دارد. حضرت به او فرمودند: «تکان نخور. هر وقت به تو گفتم بیرون بیا و عجله نکن». یونس پذیرفت و همین عمل را انجام داد. «فدخل البصريون، و اکثروا فی الوقعیة و القول فی یونس». تا می‌توانستند علیه یونس بن عبدالرحمن سخن گفتند. حضرت هم گوش می‌کردند. سپس این افراد برخاستند و رفتند. حضرت یونس را خواندند و کنار خود نشاندند. راوی می‌گوید یونس از شدت ناراحتی می‌گریست و به حضرت عرضه داشت که «انا احامی عن هذه المقالة»؛ من از ولایت دفاع می‌کنم و نزد شیعیان بصره وضعیت من اینگونه است. امام فرمودند: «یا یونس و ما علیک مما یقولون اذا کان امامک عنک راضیا»؛ وقتی امامت از تو راضی است، دیگر چه نگرانی‌ای داری؟ در ادامه فرمودند اگر در دستت درّی باشد و دیگران بگویند این پشکل گوسفند است، آیا این درّ پشکل می‌شود؟ یا بالعکس؟ سپس فرمودند: «هكذا انت یا یونس، اذ كنت علی الصواب و کان امامک عنک راضیا، لم یضرک ما قال الناس».

ما بزرگانمان مانند عبدالله بن ابی‌یعفور و فضل بن شاذان، در زمان خودشان با چنین برخوردهایی مواجه بودند. بعضی جاهل‌های افراطی، داغ، نادان، با انگیزه‌های به قول امروز ایدئولوژیک، آنان را می‌کوبیدند و حتی در مورد فضل بن شاذان، نسبت به نسبش نیز تردید کردند. چون بعضی از این‌ها متأسفانه اهل توریه‌اند یا به حدیث تهمت ملتزمند؛ یعنی اگر کسی را مثلاً قبول ندارید و گمان می‌کنید منحرف است، می‌توانید به او تهمت وارد کنید، مثل اینکه بگویند نسب فلانی هم اشکال دارد. اینجا است که من و شما باید نسبت به خودمان به خدا پناه ببریم و مردم و شاگردانمان را و دیگران را آگاهی بدهیم. حریم اهل بیت (ع) ناموس ماست و باید از ناموس دفاع کرد. می‌خواهم اضافه کنم که عالمان اهل بیت (ع) نیز چنین‌اند. وهابیت یک ناسزا هم به امام صادق (ع) یا به امام باقر (ع) نمی‌گوید، ولی هیچ عالم و محدث شیعه‌ای را سالم نمی‌گذارند. خوب فهمیده‌اند که وقتی زراره، ابوبصیر، ابان بن تغلب، فضل بن شاذان و دیگران را بزنند، امام صادق (ع) بدون اصحاب می‌ماند. حال ما بیاییم همان کاری را بکنیم که وهابیت یا اهل سنت می‌کنند؟! در کتب رجالشان تا به یک شیعه می‌رسند می‌گویند: «رافضی لا یعبأ به». باید بسیار مراقب بود.

اینکه در روایت فوق، چرا امام رضا (ع) مقابل این‌ها نایستادند و آنان سخنان را گفتند و رفتند؟ به نظر دلیل این است که گاهی انسان‌های صاحب عقیده غلط، دیگر به جایی می‌رسند که از اعتقادشان دست برنمی‌دارند، بلکه از طرف مقابل دست برمی‌دارند.

یعنی اگر امام رضا (ع) دفاع می‌کردند، می‌گفتند این آقا نیز مثل همان آقاست و دیگر امام رضا (ع) را هم از حجیت و سندیت می‌انداختند. یعنی گاهی جهل مقدس‌نما و انگیزه‌های ایدئولوژیک، این‌گونه فرد را دگم و مطلق می‌کند که حاضر است مقابل امام زمانش هم بایستد. البته بسیاری از این‌ها گرچه شیعه بودند، ولی به آن اعتقاداتی که ما نسبت به ائمه (ع) داریم، معتقد نبودند. لذا امام (ع) دیدند فایده‌ای در پاسخ دادن به آنان نیست.

بسیار باید مراقب باشیم. گاهی نیز انگیزه فاسد است، ولی در شکلی مذهبی نمود می‌یابد. با این حال منتهای آن چیزی مثل حسادت است. فرد گمان می‌کند که وظیفه شرعی‌اش را انجام می‌دهد. می‌گوید فلانی اخبار ائمه (ع) را چهار قسم کرده است (علامه حلی اخبار را چهار قسم کرد) و هرکه اخبار اهل بیت (ع) را چنین کند، فاسق است. پس فلانی فاسق است. هر فاسقی نیز غیبتش جایز است. پس غیبت فلانی جایز است. در این سیر متعفن و زشت، گاهی علامه یا محقق حلی را نیز وارد می‌کنند و زیر سؤال می‌برند.

* پاسخ به پرسش: درباره درس گذشته، اقتراح مسئله ۶۱، پرسیده شده که این فرض را که هر دو مساوی باشند بیان نکردید و اقتراحات ناقص است.

پاسخ اینکه در اقتراح اول، اگر هر دو برابر باشند قاعدتاً تخییر جریان می‌یابد. البته بعضی‌ها می‌گویند اگر مرده با زنده برابر بودند باز هم باید از مرده تقلید کرد، ولی ما وجهی برایش نمی‌فهمیم. لذا اگر اقتراح ناقص است، آن را کامل کنید.

* مسئله ۶۲

این مسئله دو قسمت داشت و ما هر دو را مورد بحث قرار دادیم. قسمت اول این بود که تقلید به چه چیزی محقق می‌شود. قسمت دوم هم این بود که اگر مجتهدش از دنیا رفت، می‌تواند باقی باشد.

غالب توضیحات مسئله را بیان کردیم. یک یا دو توضیح باقی ماند. اینکه مرحوم سید در این مسئله بیشتر از مرجعیت علمی بحث کرده است. گفتیم ما یک مرجعیت علمی داریم و یک زعامت سیاسی داریم. چه جناب سید، چه تعلیقه‌ها، چه دیگران و چه حتی خود ما که بحث می‌کنیم، روی بحث مرجعیت صحبت می‌کنیم. مگر جایی صریحاً بگوییم.

* تعلیقه‌ها

در تعلیقه‌ها، قسمت اول مسئله و اینکه تقلید به چه محقق می‌شود، دقیقاً تکرار مسئله ۸ است. لذا هر که آنجا تعلیقه داشته، که زیاد هم بود، اینجا هم تعلیقه دارد. بسیاری از بزرگان قبول نداشتند که تقلید به اخذ رساله و التزام به عمل، محقق می‌شود. سراغ قسمت دوم مسئله ۶۲ می‌آییم. اینکه اگر مجتهد از دنیا رفت چه باید کرد؟ مرحوم سید صریحاً فرمود: يجوز له البقاء. و ان كان الاحوط... (اگر یاد نگرفته یا عمل نکرده، بلکه حتی بعد از علم) عدم البقاء. پس ابتدا می‌فرماید: يجوز له البقاء (بر میت)، اما در ادامه می‌فرماید: می‌تواند سراغ زنده هم بیاید. در آخر می‌فرماید: بلکه احتیاط مستحب علی وجه، این است که با مجتهد مرده خداحافظی کند، و سراغ زنده بیاید.

البته مرحوم سید، راجع به بقا بر میت، در مسئله ۱۲ هم صحبت کرده است. آنجا بقا بر میت را جایز شمرد. منتها ما یک قید می‌زدیم: اگر زنده اعلم است، نه؛ ولی اگر زنده اعلم نیست و مرده اعلم است، که بعضی‌ها می‌گویند واجب است رجوع کند. بعضی از تعلیقه‌ها تکرار تعلیقه‌های مسئله ۱۲ است، اما تعلیقه‌هایی هم داریم، که می‌شود گفت جدید است. نسبت به این فرمایش مرحوم سید که «يجوز له البقاء و ان كان الاحوط عدم البقاء و العدول إلى الحي»، چند حاشیه وجود دارد. «قد مر عدم جواز البقاء مطلقاً». مرحوم نائینی این تعلیقه را مطرح می‌کنند. ایشان می‌فرماید که من بقاء را قبول ندارم مطلقاً؛ دیگر اعلم و غیر اعلم و ... تفاوتی ندارد. قهراً اگر این‌طور باشد، مباحث عروه به هم می‌ریزد، چون بر اساس جواز بقا جلو می‌رود.

عده‌ای حاشیه زده‌اند: «هذا الاحتياط لا يترك». این احتیاط ترک نشود. همین احتیاط سید که فرمودند: ببايد سراغ زنده؛ حال «هذا الاحتياط لا يترك» فتوا به احتیاط است یا احتیاط در فتواست؟ امروزی‌ها می‌گویند این فتواست به احتیاط. یعنی اصلاً حق ندارد این احتیاط را کنار بگذارد. این احتیاط ترک نشود یعنی واجب است عمل بشود.

یک تعلیقه هم می‌فرماید: «مع عدم كون الميت اعلم و الا فالبقاء احوط». مرحوم آقاضیاء عراقی، می‌فرمایند اگر مجتهد مرده اعلم است، چرا می‌گویید ببايد سراغ زنده؛ باید از اعلم تقلید کند. فرض این است که تقلیدش از میت نیز ابتدایی نیست. شما هم که ادامه تقلید از میت را قبول دارید. لذا اگر میت اعلم است، باید بر تقلید از او باقی باشد. سپس می‌گویند: بلکه احوط، اخذ

این بل الاحوط احتیاط، ممکن است بگوییم چون با «بل» آمده و «بل» اضراب است، قهراً این احوط بعد از «بل»، اگر قبلاًش فتوا باشد، فتوا روی آن اثر می‌گذارد و «احوط» را احتیاط مستحب می‌کند. ممکن است هم گفته شود چون اضراب است آن حرف قبل، نادیده گرفته می‌شود و احتیاط می‌شود احتیاط واجب.

اکنون به دنبال نقد و بررسی این حواشی نیستیم، چون در تحقیق ما حرف‌هایمان را بیان می‌کنیم. اگر تحقیق و اقتراح موافق این‌ها بود ما آن را قبول داریم و الا قبول نداریم. در عین حال، گاهی بیانی دربارهٔ برخی تعلیقه‌ها داریم. اینکه بزرگان می‌گویند: احوط اگر هست، بین این دو قول، احوط القولین را بگیرد. آیا این تقلید به شمار می‌آید؟ یا این احتیاط ربطی به تقلید ندارد؟ اگر مثلاً سه نظر داریم، با یک نظر کاری نداریم، چون در دایرهٔ احتمالات اعلمیت نیست؛ اما از دو نظر باقیمانده، احوط را می‌گیریم. اگر از این دو نظر احوط را بگیرد، می‌شود گفت احتیاط هم تقلید است. مثل اینکه مجتهدی می‌گوید هبه اصلاً خمس ندارد؛ مجتهد دیگری می‌گوید خمس دارد و مجتهد سوم می‌گوید در این مسئله تفصیل وجود دارد. ما بین این قول که خمس دارد و بین قول دیگر که تفصیل می‌دهد، احوط را می‌گیریم و خمس را می‌پردازیم. اما به آن قول که می‌گوید خمس ندارد، اصلاً توجه نمی‌کنیم. می‌توان گفت ما از این دو نفر تقلید کرده‌ایم و احوط را گرفته‌ایم. اگر نه، اصلاً به کلی توجهی به به فتواها نداریم و در مسئله دو نظر بیشتر نیست و ما احوط را انجام می‌دهیم. مثل اینکه یک عده گفتند یک تسبیحات کافی است و یک عده گفتند سه تسبیحات لازم است. ما برای رعایت احتیاط، تسبیحات را سه مرتبه می‌گوییم. این تقلید نیست. اگر تقلید نمی‌کردیم و احتیاط می‌کردیم نیز تسبیحات را سه مرتبه می‌گفتیم.

مرحوم آقا سید عبدالهادی شیرازی می‌فرمایند: هذا الاطلاق ممنوع. (این اطلاق مرحوم سید که احتیاط مستحب این است که به زنده رجوع کند، اطلاقش ممنوع است) اذا كان الميت اعلم فيما عمل به و كانت فتوى الحی مخالفة لفتوى الميت و لم تكن موافقة للاحتياط بالاضافة الى فتوى الميت.

در جلسه آینده باید سراغ تحقیق برویم. مسئله شدیداً اختلافی است. بسیاری از تعلیقه‌ها را نیز ذکر نکردیم و تعلیقات مسئله ۸ و مسئله ۱۲ را باید به آن‌ها اضافه کنید.

الحمد لله رب العالمين